یاحقّ

سلام گرم من به تو گابریل گر... چیز ... عزیز! اجازه بده بلند شم و بیام در آغوش بگیرمت دختر گلم.

خوب مثل این که باید بشینیم و مصاحبه رو شروع کنیم. واقعا خوشحالم که دعوتمو پذیرفتی. این مصاحبه می‌تونه سکوی پرتابی برات باشه دخترم. می‌دونی؟ من آدمای زیادی رو می‌شناسم. آدمای مهم و کله گنده! منظورم اینه که اونا هم الان دارن این برنامه رو می‌بینن و مطمئنم مثل من شیفته توانایی‌هات خواهند شد. راحت بشین و از خودت با هر کدوم این بطری‌ها که دوست داری پذیرایی کن. عه! دیدی چی شد؟ یه لیوان از این ریختی با بقیه نامتقارن شد. قول بده تا آخر برنامه از بقیه هم بخوری تا منظم باشه.

همین اول کار بگم که تو حق داری به هر سوالی یا هر بخش از اون جواب ندی، تا توی سوالات شخصی یا حاشیه‌ای لزومی به تکرار و تاکید نباشه. اصلا این جوری مصاحبه هم زودتر تموم می‌شه و می‌تونیم بدون قواعد دست‌و پاگیر برنامه، دو نفره به گپمون ادامه بدیم. مطمئنم که خودتم اینو دوست داری. خوب دیگه ... تا رگ پریزادیت این پیرمرد خسته جانو زمینگیر نکرده بریم سراغ سوالا ...

یکم با خودت آشنا شیم ...

۱. اسم؟ سن؟ تاریخ تولد؟

سمیرا هستم، ۲۱ تیر امسال به سن قانونی رسیدم بالاخره و از این به بعد هر کی بگه کوچولویی با شاتگان هدشات می‌زنمش.

۲. مقطع تحصیلی؟ رشته؟

رشته‌م تجربیه، قرار بود امسال دانشجو بشم ولی رتبه‌م لب‌مرزی شد و به رشته‌ی موردعلاقه‌م نرسیدم و این شد که به پیشنهاد خونواده‌م امسال هم براش تلاش می‌کنم.

۳. محل تولد/زندگی؟

توی یکی از شهرستانای نزدیک مشهد زندگی می‌کنم.

۴. فرزند چندم از خانواده چند فرزندی؟

فرزند سوم از یه خونواده‌ی چهارنفری‌ام. قرار بود آخری باشم ولی چندین سال پیش ته‌تغاری اومد و گوی ته‌تغاری بودن رو ازم دزدید.):

گریزی بزنیم به حلقه اتصالمون، هری پاتر!

۵. کِی، کجا، چطوری و توسط چه کسی با هری پاتر آشنا شدی؟

از همون بچگی عکس‌هاش رو روی دفترا و کیف‌ها و... دیده بودم و در همین حد باهاش آشنا بودم. حدودا دوازده ساله بودم که دیدم داداشم داره فیلم‌هاشو می‌بینه و منم نشستم کنارش و کلی جذبش شدم. هر چند بخوام راستشو بگم هیچی از فیلم نمی‌فهمیدم بس که اسمای عجیب و غریب داشت. :/

۶. چه جذابیتی داشت که –حداقل برای برهه‌ای از زمان– طرفدارش شدی؟

ژانر مورد علاقه‌ی منو داشت، یعنی تخیلی. من کتاب یا فیلم این مدلی ببینم شدیدا جذبش می‌شم.

۷. فیلم، بازی، کتاب! از کدوم شروع کردی و در نهایت به چه ترتیبی بهشون گرایش داری؟ توی هر کدوم از این شاخه‌ها به کدوم عنوان‌ها بیشتر علاقه داری؟

فیلم رو اول دیدم که خب هیچی نفهمیدم. یکی دوسال بعدش داداشم یکی از کتاب‌ها رو برام خرید که جام آتش بود و بعدش دیگه مجبورش کردم همه‌ی جلدا رو بخره و به غلط‌کردن افتاد. تازه وقتی فهمید همشو اهدا کردم کتابخونه که دلش می‌خواست بکشتم. اول کتاب، بعد فیلم و بعد بازی. بازیش رو من نمی‌دونم کدومو می‌گین. من اون میستری آو هاگوارتز بود فکر کنم، رو بازی کردم و خیلی خیلی چرت بود. :/ کسی رم نمی‌شد کشت، اصلا خوشم نیومد.

بین کتابا یادگاران مرگ، بین فیلما هم محفل ققنوس. بازی هم نمی‌دونم.

۸. الان که سال ها گذشته، نظرت در مورد هری پاتر چقدر تغییر کرده؟ هنوزم طرفدارش هستی؟ پیش میاد به نحوی مرورش کنی؟

هنوزم خیلی دوستش دارم راستشو بخواین. یعنی منتظرم سرم یکم خلوت بشه که بپرم کتاب‌هاشو بگیرم و دوباره بخونم. همینجوریشم هر وقت تایم اضافی بیارم، چون نمی‌تونم بشینم پای فیلم جدید، یه قسمتاییش رو می‌بینم.

۹. دیالوگی، نقل قولی، سکانسی هست که برات تأثیرگذار بوده باشه و همیشه کنج ذهنت باشه؟ یا بخشی که گاهی مرورش کنی و بخونی/ببینیش؟

راستش دو تا سکانس هست. اولیش اون سکانسی که هرمیون به رون می‌گه تو دامنه‌ی احساسات به اندازه‌ی قاشق چای‌خوریه، دومیش هم اول شاهزاده‌ی دورگه که هرمیون با کتاب می‌کوبه تو سرِ رون و می‌گه: " ویل یو استاپ ایتینگ؟ یور بست فرند ایز میسینگ!" که شخصا خیلی خیلی دوسشون دارم.*_____*

توی کتاب هم اون بخشی که هری و دامبلدور توی ایستگاه کینگزکراس با هم حرف می‌زنن.

۱۰. آثار جانبی هری پاتر رو هم دنبال می‌کنی؟ جانوران شگفت انگیز، فرزند نفرین شده، پاترمور و ... نظرت در موردشون چیه؟

پاترمور رو زیاد می‌رم، نه واسه خودم، می‌رم اونجا کل خانواده و دوستام رو گروهبندی می‌کنم😁

جانوران شگفت‌انگیز رو هم کامل ندیدم. چون مصادف با درگیری‌هام برای درس بود گذرا توی تلویزیون یه چیزایی دیدم که بد نبود ولی خوبم نبود. از فرزند نفرین شده که اصلا و به هیچ وجه من‌الوجوه خوشم نیومد و کلی هم فحشش دادم.

۱۱. ترین‌های هری پاتری:

جذاب‌ترین شخصیت: **دامبلدور**

جذاب‌ترین جادو: **اکسپکتو پاترونوم**

جذاب‌ترین مرگ: جذاب‌ترین و غم‌انگیز ترین، مرگ دامبلدور بود که هفت هشت بار برگردوندم عقب و دیدم و گوله گوله اشک ریختم. :(

جذاب‌ترین نبرد: نبرد سیریوس و بلا!

جذاب‌ترین مرگخوار: بلاتریکس مسلما.

جذاب‌ترین محفلی: سیریوس بلک

جذاب‌ترین کلاس یا استاد هاگوارتز: کلاس دفاع! استاد هم که پروفسور اسلاگهورن خیلی گوگولی بود.

فکر کنم دیگه به قدر کافی گرم شده باشی و وقتش شده باشه که بریم سراغ اصل مطلب، جادوگران!

۱۲. کی، کجا، چطوری و توسط چه کسی با سایت جادوگران آشنا شدی؟

فکر کنم توی یکی از چنلای هری پاتری که مثل پاترهدای ندید بدید دنبال عکس و اینا بودم که بذارم پروفایلم، یکی یه اسمی ازش برده بود. منم از روی کنجکاوی رفتم چک کردم و بعد که دیدم کارگاه داستان نویسی داره کلی خوشم اومد و رفتم نوشتم.

۱۳. چی شد که جذب سایت شدی و شروع به فعالیت توی ایفای نقش کردی؟

من نوشتن رو خیلی دوست دارم، یکی از دلایلی که کلا نگهم داشته همینه، ولی برای اون اوایل جو و شباهتش به فیلم و کتاب بود. تالار ریونکلاو، محفل و مرگخوار. اینا برام خیلی دوست‌داشتنی بودن، چون من خیلی عقده‌ای بودم و هیچکی رو نداشتم راجع به کتاب موردعلاقه‌م باهاش حرف بزنم و دیدن اون‌همه پاترهد ذوق‌مرگم کرد.

۱۴. الان چی توی سایت نگه می‌داردت؟ به ول کردنش هم فکر می‌کنی؟

همون‌طور که بالاتر گفتم، اول از همه نوشتن و بعدشم دوستایی که پیدا کردم.

آره راستش، اون لحظاتی که کار می‌ریزه سرم و از طرفی‌م باید نگران درس‌هام باشم زیاد فکر می‌کنم بهش ولی خب تا حرفشو می‌زنم فکر به فحشایی که کریس خورد در نطفه خفه‌م می‌کنه. :/

۱۵. در مورد شناسه اولت یعنی پنه‌لوپه همه سوال دارن! چرا انتخابش کردی؟ چرا عوضش کردی؟ چرا انقدر انتخابش می‌کنن؟ هنوزم بهش دلبستگی داری؟ اصلا واقعا شناسه اولت بوده یا قبلش هم شناسه داشتی؟

من اسمای طولانی و عجیب غریب خیلی دوست داشتم. این اسم رو که دیدم ازش خوشم اومد و بدو بدو انتخابش کردم هی هم باکلاس تلفظش می‌کردم و به حُسن انتخابم افتخار می‌کردم.:/

اصلا قصد عوض کردنش رو نداشتم. قشنگ یادمه یه بار توی چتر ریون با آنی راجع به تغییر شناسه حرف می‌زدیم؛ من گفتم هرگز این کارو نمی‌کنم و آنی گفت حتما این کارو می‌کنه. الان من عوض کردم و اون نه. 😁

من اون اوایل راجع به شخصیت‌سازی چیز زیادی نمی‌دونستم. برای همین پنه‌لوپه شد خودِ من. کسایی که میشناسنم متوجه این شباهت می‌شن. ما هر دومون جیغ جیغوییم، به شدت دست و پا چلفتی‌ایم، و پرحرف. از طرفی‌ام عاشق ماجراجویی و تجربه‌های جدیدیم و نمی‌تونیم سرِ جامون بشینیم.

۱۶. و اما شناسه فعلیت ... چی شد که این یکی رو انتخاب کردی؟

بخاطر اسمش بود. یه کتابی خونده‌بودم که اسم یکی از شخصیتا گابریل بود که من به شدت دوستش داشتم. تو دوران غیبت پارسالم، یه روز همینجوری رفتم سراغ لیست و گابریل رو که دیدم سریع عاشقش شدم.

۱۷. اگر همه شناسه‌ها قابل انتخاب باشه، بدون توجه به این که بتونی باهاشون مرگخوار و ریونی باشی یا نه، چه شخصیتی رو انتخاب می کنی؟

گابریل رو خیلی دوست دارم ولی در درجه‌ی دوم، لی‌لی اوانز رو انتخاب می‌کردم.

۱۸. شخصیتت سیاه شد چون می‌خواستی عضو مرگخوارها بشی یا عضو مرگخوارها شدی چون می‌خواستی شخصیتت سیاه باشه؟

اولی. اوایل عضویتم توی محفل قشنگ و خوب بود ولی به مرور زمان من موندم و ماتیلدا که هنوز ناآشنا بود با فضای محفل و نمی‌تونستم خیلی بهش فشار بیارم. اون دوران خیلی اذیت شدم چون دامبلدورِ اون زمان آنلاین می‌شد و بدون هیچ عکس‌العملی به محفل آفلاین. بعد که گریک و کریس اومدن بهتر شد ولی خب توی دوران غیبتم به کریس گفتم اگه براش غیرقابل تحمل شده، بره از محفل و گریک هم که کلا تغییر شناسه داد و شد رابستن فعلی. منم که دیدم محفل کاملا خالی شده از ترس اینکه دوباره اون بلاها و فشاری که واسه محفل تحمل کردم سرم بیاد، به راب و سو گفتم مرگخوار می‌شم. خصوصا که به شدت ارباب رو دوست داشتم و از فکر بودن توی گروهِ ایشون ذوق‌زده می‌شدم.

۱۹. خاطره‌ای از اوایل عضویتت و ناآشناییت با ایفای نقش داری؟ امیدوارم سوتی خنده داری داشته باشی که برامون تعریف کنی!

سوتی‌های کوچیک و بزرگ زیادن. :/ اصلا من از همون دسته تازه‌وارداییم بودم که واسه پست کارگاه تاپیک زدم اسمم براش گذاشتم تازه. "در میان ترس ها" :/. واسه همینه که هیچ‌وقت به این حرکت تازه‌واردا نمی‌خندم.🙂

بلا!🙂 اقا من به این بنده‌ی خدا گیر داده بودم می‌خوام هری‌پاتر بشم. باید چیکار کنم؟ می‌ذارن بشم؟ شخصیتش بازه آ؟ من خیلی دوسش دارم آ؟ همه‌ی تلاشمو می‌کنم آ؟ طفلی هر بار که آنلاین می‌شد با صبر و حوصله جوابمو می‌داد. منم خوب جواب صبر و تحملشو دادم. :/ تا دیدم هری پاترو ندادن بهم قهر کردم دو ماه نیومدم سایت.

واااای یه بارم جلوی ارباب گند زدمم. —_— یادمه یه بار ازشون نقد خواستم، بهم گفتن معمولا کسایی رو نقد می‌کنن که فقط از خودشون نقد بخوان، بخاطر اینکه گیج نشن. منم کلی خواهش کردم که تو روخدا نقدم کنین و از این به بعد فقط از خودتون نقد می‌خوام و ارباب هم قبول کردن. کلی هم تشکر کردم و ذوق‌مرگ شدم.

نمی‌دونم دقیقا فازم چی بود و چه علتی داشت و توی اون لحظه به چی فکر می‌کردم، ولی حدودا چند روز بعد، رفتم تالار نقد درخواست نقد دادم. ://// بعد توی همون حین هم پروپرو با ارباب حرف می‌زدم. :/// تا اینکه صبر ارباب به سر اومد و پرسیدن بچه مگه من مجبورت کرده بودم بیای از من نقد بخوای که کلی خواهش می‌کنی بعد می‌ری یه جای دیگه نقد می‌گیری؟ انقدر اونجا به خودم فحش دادم، انقدر خودمو به در و دیوار کوبیدم و انقدر ناله کردم که الان گندمو چجوری جمع کنم و دقیقا وات دِ فازت که همچین گُلی کاشتی؟ که یه پاسخ پر از غلط‌کردم و دیگه تکرار نمی‌شه واسه ارباب فرستادم و فکر کنم خیلی تابلو بود از قصد نبوده که بخشیدنم. ❤

لاو یو ارباب ❤

۲۰. تا بحث سوتی بازه، مسئولیت‌هایی مثل وزارت و قبل تر نظارت محفل رو هم داشتی. توی این مسئولیت‌ها چه سوتی‌ای برامون تدارک دیدی؟

توی نظارت محفل نه. واسه محفل اصلا وقتی واسه خرابکاری نداشتم. همش درگیر درست کردن سوژه‌ها و تدارک ماموریت بودم و توضیح دادن به بچه‌ها که دامبلدور برخواهد گشت. :/

واسه وزارتخونه‌ام کاری نکردم که... 😶 جز اینکه تاپیک صبح وزارت رو اومدم با گاهنامه ادغام کنم، جای کپی کردن آی‌پیِ تاپیک توی کادر مربوطه، کل آدرسشو کپی کردم.😶 بابا بخدا پیام داد موفقیت آمیز بود ولی یهو دیدم تاپیک نیست! جوری که کل زوپس دوره افتاده بودن اینو پیدا کنن ولی نمی‌تونستن. :/ نتیجتا حسن گفت بگردین دنبال آی‌پی و من پیداش کردم و ختم به خیر شد.😶

۲۱. بهترین و بدترین خاطره‌ای که توی سایت داری؟

بهترینش دوران طلایی ریون بود که هیچ‌وقت فراموشش نمی‌کنم. اون دو، سه ماهی که هممون کلی کنار هم خوش بودیم و فعالیت و پیشرفت می‌کردیم. بدترینش هم پیامدهای رفتن کریس بود که من وزیر شدم.

۲۲. از کدوم اعضا برای جا افتادن توی سایت و یاد گرفتن راه و چاه کمک گرفتی؟ چه اول عضویتت و چه موقع تغییر شناسه و گروه ...

بلا رو که خدمتتون عرض کردم. -_- لینی، بعدش ارباب، گاها هم نقدهای ادوارد بونز. برای تغییر شخصیتم، راب خیلی کمکم کرد و بعدشم با ارباب حرف زدم و ایشون توی جزئیات یاری رسوندن.

۲۳. چه اعضایی رول نویسیت رو مستقیم یا غیرمستقیم داشتن؟ یعنی این‌طور که پست‌هاشون رو بخونی و نکته‌ای یاد بگیری یا سعی کنی الگوبرداری ازش داشته باشی.

ویولت بیشتر از همه بوده، بعدش هم سِلوین. که البته هرگز نتونستم. -_-

۲۴. اگر بتونی اعضای غایب رو برگردونی چه کسایی رو انتخاب می‌کنی؟ اگه فقط یك سهمیه داشته باشی به کدومشون اختصاص می‌دی؟

ویولت و مورفین رو. اگه فقط یه سهمیه داشته باشم هم به مورفین اختصاص می‌دم. جای پست‌های جدیش خیلی خالیه. :((

۲۵. شخصیت‌هایی که ایفای نقش می‌کنی تا چه حد برات جدین؟ وقتی توی سایت نیستی، گابریل یا پنه‌لوپه توی ذهنت میان؟

الان برام طبیعی‌تر شده خصوصا که با وجود درس‌هام اصلا وقت نمی‌کنم، ولی قبل‌ترا که ذهنم آزادتر بود هی میومدن توی ذهنم و سعی می‌کردم ایده‌های جدید برای شخصیت‌هام پیدا کنم یا جملات خاص و خنده‌دار مربوط به شخصیتم که ازشون توی رول‌ها استفاده کنم. خیلی خنگ بودم می‌دونم. 😶

۲۶. چقدر شبیه هر کدوم از شخصیت‌های ایفای نقشت هستی؟

پنه‌لوپه خیلی خیلی زیاد. در واقع خودم بودم با اسم پنه‌لوپه. ولی راجع به گابریل زیاد نه. یکم وسواس دارم که بعضی موقعا دیوونه‌م می‌کنه و کل کتاب‌هام رو می‌ریزم پایین و دوباره می‌چینمشون. یا مثلا روی میزم نباید به هم ریخته باشه وگرنه مغزم زایل می‌شه و باید حتما مرتبشون کنم. ولی خب خیلی زیاد نیست، یا سعی می‌کنم زیاد نباشه.😶 همینجوریشم وقتی بیکارم کوزتم تو خونه. -_-

۲۷. اگر اشتباه نکنم هر دو شناست عضو ریونکلا بوده. به تجربه کردن بقیه گروهای هاگوارتز فکر کردی؟ سعی کردی با ساختن مولتی عملیش کنی؟ نترس ... همه اعترافات این‌جا دفن می‌شن. من امین ناموس هستم.

صد البته همین‌جا دفن می‌شن. :/

خب من آدم به شدت جوگیری‌ام و مثل نصف پاترهدا، علاقه‌م به گریفیندور بود. یه مولتی هم... داشتم... ولی خب مال دو سه ماه اول عضویتم بود و عمر کوتاهی داشت و مولتیه هم در اصل مال من نبود.

این ته‌تغاریمون‌و تو پاترمور گروهبندی کردم افتاد تو هافلپاف. از اونجایی که مثل آبجیش جوگیره، همش می‌گفت تقصیر توعه تو نمی‌خوای من بیوفتم تو گریفیندور. بعدا که راجع به سایت که بهش گفتم، گیر داد که منم می‌خوام. واسش شناسه ساختم و توی گریف افتاد و یه زبون برا من دراورد و کلا ول کرد رفت. بخدا منم یه سرک کوتاه کشیدم فقط هیچی‌م سر در نیاوردم و کلا ولش کردم تا اینکه بسته شد.😶

۲۸. علاقت به ریونکلا به خاطراتت توی این گروه برمی‌گرده یا از اول که کتاب رو می‌خوندی دوستش داشتی؟ کلا از جوش برامون صحبت کن. خاطره‌ی جالبی هم اگر داری بگو.

به خاطراتم. خصوصا اون دوران طلایی ریون.

کلا ریون خیلی جو دوستانه و قشنگی داره و همین باعث شد وقتی اوایل بعد از دوماه برگشتم، موندگار بشم و کلی بچسبم به هاگ و با اینکه تنها تازه‌وارد بودم ولی همه‌ی کلاسا رو رفتم. اواخر آنی هم اضافه شد و کم کم بقیه بچه‌ها از مهرماه اومدن و کلی بهمون خوش می‌گذشت کنار هم. یکی از قشنگترین خاطراتم مال یه فعالیت گروهی بود که خودمون ترتیبش دادیم و جرئت حقیقت بود. چقدر سر اون بهمون خوش گذشت و خندیدیم، خصوصا با اون جرئتی که به آنی و کریس دادم. یه هفته‌ی تمام امضاشون یه متن طولانی تعریف و تمجید از من بود. کریس انقدر سر اون حرص خورد که دو کیلو کم کرد.

۲۹. خودت بگو چه نظارت‌هایی بر عهدت بوده و فعالیت خودت رو توی این مسئولیت‌ها ارزیابی کن.

زیاد نبوده. همون اوایل نظارت محفل رو داشتم، که واقعا زحمت کشیدم براش. شاهدم دارم. جون کندم ها. ولی چون خیلی کم‌تجربه بودم نتونستم مدیریت درستی داشته باشم و لرد تذکر دادن که نباید فعالیتامون محدود باشن به محفل، این شد که کم کم خودم رو اصلاح کردم و سعی کردم به بچه‌ها هم بگم هدفمون کمک به محفله، نه کل انداختن با مرگخوارا.

۳۰. من از وقتی یادم میاد داشتم می‌نالیدم که حوصله مسئولیت ندارم و دلم می‌خواد فقط آزادانه رول بزنم. و از همون وقت هم همیشه یه مسئولیتی داشتم. گاهی چندتا به صورت آندرکاور هم کنارش بوده :-" تو چطور؟ ازشون لذت می‌بری یا یه جورایی ازخودگذشتگی و مسئولیت پذیری باعث می‌شه باهاشون کنار بیای؟ چقدر برات جدین؟ تا حالا شده از قبول کردنشون پشیمون بشی؟ برعکسش چطور؟ یعنی مسئولیتی باشه که دوست داشته باشی به تو سپرده بشه.

منم خیلی با مسئولیتا کنار نمیام. :((((همش نگرانم که نکنه کم‌کاری کنم؟ نکنه بگن نظارت گرفته و بیکار نشسته؟ نکنه الان خرابکاری کنم؟

مسلما وقتی آدم یه عضو عادی باشه راحت‌تر می‌تونه سوتی بده و خرابکاری کنه و نگران هیچی نباشه. ولی وقتی نظارت بدن دستش، دهنش صافه. :/

از قبول کردن مسئولیت وزارت هر وقت که کاراش به هم گره می‌خوره به غلط‌کردن میوفتم و می‌رم که شناسمو ببندم ولی مروپ و راب جلومو می‌گیرن و به آرامش دعوتم می‌کنن و هر بار که یه برنامه می‌ریزیم باز همین آشه و همین کاسه!

مسئولیتِ اون مدلی نه. ولی نقدکردن رو خیلی خیلی دوست دارم. اگه درس جلومو نگرفته بود از ارباب یاد می‌گرفتم. تجربه‌ش رو هم دارم. برای بچه‌های ریون تو خفا نقدهای کوچولو و به درد نخوری انجام می‌دادم و حالا دوست دارم رسما نقدکننده بشم.

۳۱. تو زمان کدوم دامبلدور یا دامبلدورها توی محفل بودی؟ می‌تونی اون محفل‌ها رو با الان که مدتیه داره بعد از سال‌ها سرگشتگی ثبات رو تجربه می‌کنه مقایسه کنی؟

یه دامبلدور که الان رفته، قبل از دامبلدور فعلی. و بذارین رک بگم، اصلا دوران قشنگی نبود. اوایلش بهتر بود، ولی به مرور بدتر و داغون‌تر شد. دامبلدور منو کمک ناظر کرد که عملا همه‌ی مسئولیت رو دوشم بود. خودش شاید دو سه بار در روز آنلاین می‌شد، ولی دریغ از یه پست، یه اصلاح، یه کمک. اون موقعی هم که تصمیم به تغییر شناسه داشتم دامبلدور هنوز عوض نشده بود.

ولی الان، خیلی خیلی اوضاع تغییر کرده. حالا محفل یه ثبات خوب رو داره تجربه می‌کنه. با اعضای خوب، و مهمتر، دامبلدور خوب. خیلی خیلی دم محفل فعلی گرم و خوشحالم که رو دور افتاده. کاش پارسال هم این وضعیت رو داشت.

۳۲. به عنوان کسی که هر دو رو تجربه کرده، محفلی بودن و مرگخوار بودن چه فرقی دارن؟ جدا از این که الان هر کدوم از گروه‌ها چه شکلی هستن، به نظرت باید چه تفاوتی داشته باشن؟ منظورم اینه که اصلا جز سفید و سیاه نوشتن، نحوه فعالیتشون هم باید متفاوت باشه؟

راستش من اونموقعا سعی می‌کردم سفید نویسی رو توی پست‌هام بیارم که وجه‌تمایزی باشه بین محفلی‌ها و مرگخوارها، با ارباب هم اتفاقا راجع بهش حرف زده بودم و چیزی که طبق گفته‌های ایشون برام مهم بود این بود که مواظب باشم دعوا پیش نیاد. پارسال من هر وقت حرفای دامبلدورِ قبلی رو توی چت باکس می‌دیدم کلی می‌ترسیدم و مطمئن بودم لرد رو ناراحت کردن. ولی الان محفل و دامبلدورِ فعلی خیلی خوب دارن این کار رو انجام می‌دن. یه جور دعوت مدام به عشق و سپیدی و پاکی و یه جور کل کل قشنگ و خنده‌دار با لرد و مرگخوارا که من خیلی دوسش دارم و از نظرِ من درستش هم همینه.

۳۳. در مورد هر کدوم از ۶ گروه اصلی سایت (به جز ریون که مفصل در موردش حرف زدیم) توی چند جمله یا بیشتر نظرت رو بگو.

گریف که پر از آدمای دوست‌داشتنی و متحده که من تحسینشون می‌کنم. هافل هم این روزا خیلی خوب داره پیش می‌ره و اعضای فعال زیادی داره و امیدوارم همینجور باشه همیشه. اسلی هم که پرِ ستاره‌س و اصلا دمشون گرم. جدیدا هم که راب ناظر کمکی شده و من دارم می‌بینم که چقدر حواسش جمعِ تالارشه. کلا گروه‌های هاگوارتز اخیرا خیلی پیشرفتِ خوبی داشتن، نسبت به پارسال که مقایسه می‌کنم.

مرگخوارا... فوق‌العاده‌ن. ارباب فوق‌العاده‌ن و من واقعا از این همه اتحاد و دوستی بین مرگخوارا لذت می‌برم.

محفل هم که خیلی خیلی برای پیشرفتش خوشحالم و همیشه بخشی از علاقه‌ی من برای این گروهِ قشنگِ کتاب و سایت می‌مونه.

۳۴. ترین‌ها! مجازی به چند مورد هم اشاره کنی.

بهترین نویسنده طنز حال حاضر: سلوین! :vi b: ، برادران لسترنج که همیشه منتظرم پست بزنن، و هوریس و هاگرید. (دیگه‌م هس ولی فکر کنم زیاد شد:|)

بهترین نویسنده جدی حال حاضر: نداریم که. ☹

بهترین نویسنده طنز تاریخ: مورفین گانت

بهترین نویسنده جدی تاریخ: ویولت بودلر

بهترین نویسنده فارغ از سبك: ارباب

بهترین ترم برگزار شده ها گوارتز: کلا دو ترم دیدم. :/ولی بین پارسالی و امسالی، ترم تابستونه‌ی پارسال که خیلی نظم و ترتیب و سوژه‌هاش رو دوست داشتم.

بهترین مدیر تاریخ: لینی.

بهترین ناظر تاریخ: ارباب.

بهترین عضو تاریخ: ارباب.

دوست‌داشتنی‌ترین تاپیک: تاپیک صحبت با ارباب.

خاطره‌انگیزترین سوژه: سوژه‌ی خانه‌ی سالمندان که بدونِ آگاهی به اینکه ارباب عاشق آلوچه‌ان، آلوچه رو وارد داستان کردم و کلی بامزه شد.

قشنگ‌ترین پستی که خوندی: اینا برعکس خیلی اندک و شاید وجود ندارن. :/ یه پست هست که اشلا محشر و خوب و عالی نیست، به هیچ وجه. ولی چون بعد یه غیبت طولانی نوشتمش و مربط به برگشتنمه، خیلی تو ذهنم پر رنگه و یادم مونده.

http://www.adoogaran.org/modules/newbb/viewtopic.php?post_id=۳۱۴۵۲۸

قشنگ‌ترین پستی که نوشتی: اینا برعکس خیلی اندک و شاید وجود ندارن. :/ یه پست هست که اشلا محشر و خوب و عالی نیست، به هیچ وجه. ولی چون بعد یه غیبت طولانی نوشتمش و مربط به برگشتنمه، خیلی تو ذهنم پر رنگه و یادم مونده.

http://www.adoogaran.org/modules/newbb/viewtopic.php?post_id=۳۳۸۵۱۵

۳۵. نظرت در مورد اعضا! در قالب دلخواه از جمله کلمه، جمله، پاراگراف یا حتی شکلک.

آلبوس دامبلدور: هم تیمی! :vi b:

لرد ولدمورت: قشنگترین و گوگولی ترین و دوست داشتنی ترین ارباب دنیا! : si ahdel:

لینی وارنر: خانوم مدیر*_____* زودی برگرد لطفا، ریون بدونِ تو ریون نیست اصلا. :((((

جوزفین مونتگومری: خیلی برخورد نداشتیم. فقط همین‌قدر می‌دونم که مهربونه! :)

یو آن آبرکرومبی: پالتو. :bi ganeh:

سو لی: گوگولی! *____* منتظرم زود ببینمش! *____*

مروپ گانت: هی دختر، تو یکی از قشنگترین آدمای زندگیمی. خوشحالم که باهات آشنا شدم.

پالی چیمن: الکتو رو خیلی دوست داشتم ولی پالی هم خیلی کیوت و گوگولیه. خصوصا کل‌کلهاش با بلا!

تام جاگسن: پسر، تو وزارت تو رو نداشتیم چی می‌شد؟ :((((خیلی کمک‌رسون. هر لوگوی قشنگی که واسه وزارتخونه می‌بینین کار تامه.

ریموند: همگروهی‌ای که خیلی خوشحالم برگشت! :)))))

ربکا لاکوود: چطوری تیرماهیِ خاص؟ :۰۰۷:

رابستن لسترنج: تحمل‌کننده‌ی همه‌ی حالاتِ من. غر می‌زنم، فحش می‌دم، ناله می‌کنم، گریه می‌کنم و حرف می‌زنم و همه رو به دقت گوش می‌ده.

کریس چمبرز: **حرفی ندارم.**

۳۶. از وزارت تعریف کن ... اول معاونت کریس، غیب شدنش و ارث بردن کلاه وزارت! چطوری شد که این طوری شد؟ راضی‌ای؟

من از همون اولش هم برای گرفتن معاونت شک داشتم. به کریس گفتم هیچ ایده‌ای ندارم که چی قراره بشه و اگه به رشته‌ی موردعلاقه‌م نرسم، می‌رم از سایت و بهتره که یه گزینه‌ی جایگزین داشته باشه که قبول کرد و گفت تو این سه ماه رو باش رو دور بیفتیم و بعد هرجا دوست داشتی برو. منم با ارباب و رابستن حرف زدم و بعد قبول کردم. همه چی خوب بود، اوضاع آروم بود، با هم رو سوژه‌ها کار می‌کردیم و تک تک ایده‌ها و برنامه ها تا پایان وزارت رو مشخص کرده بودیم که یهو کریس اومد و گفت گب، می‌خوام برم از سایت، تو بیا وزیر شو. من کف کردم. :/ گفتم ایسگا نگیر حوصله ندارم، که بعد دیدم خیلیم جدیه. نتیجه‌ش این شد که راب رفت سراغش و باهاش حرف زد و راضیش کرد پای مسئولیتاش بمونه. ختم به خیر شد و حس کردم درست شده، که یکم گذشت و یهو دیدم توی "و چه خالی می‌رفت" پست زد. پشت‌بندش اومد یه خداحافظی توی گروه تلگرامی وزارت کرد، و لفت داد. به همین راحتی! ماها خشکمون زده‌بود. وای که چه اوضاع ترسناکی بود. تا زمانی که من به عنوان وزیر معرفی شدم، ما ساعتهای متمادی با مدیرای ایفا راجع به اینکه دقیقا باید چیکار کنیم حرف می‌زدیم و هیچ ایده‌ای نداشتیم. هیچکس مسئولیتشو قبول نمی‌کرد. همه کار و زندگی داشتن. تو کابینه به تک تک افراد پیشنهاد دادیم و مسئله اینجا بود که فقط قبول مسئولیت نبود. باید یه داستان می‌ساختیم که چی شد و چطور شد که جایگزین کریس شد و وزارت عوض شد. باید همه‌ی سوژه‌هایی که تازه سه ماه بود شکل گرفته بود رو تغییر می‌دادیم و کریس رو خارج می‌کردیم. کل برنامه‌هایی که تدارک دیده‌بودیم به فنا رفته بودن و باید می‌نشستیم دوباره برنامه‌های جدید می‌ساختیم. مسلما هیشکی حاضر نبود این همه مسئولیت رو به عهده بگیره.

اینکه گابریل وزیر بشه از همه باورپذیرتر و درست تر بود. ولی خب من حتی قرار نبود بمونم! حتی گفتم گابریل رو وزیر کنین و شناسه‌ش باشه دست کل کابینه. اشکالی نداره که داغون و تیکه تیکه بشه فقط این اوضاع جمع بشه. که خب اینم رد شد.

این شد که قبول کردم. با بی‌میلیِ تمام و با آشفتگی‌ای که داشتم. برنامه‌ریزی داشتم و باید می‌نشستم پای درسم ولی نمی‌شد و کل سوژه‌ها احتیاج به تعویض داشتن. با کمک کابینه سوژه‌ها رو تغییر دادیم. اولش ئلا معاون بود که سرش خیلی شلوغ بود بنده‌ی خدا، و مروپ رو راضی کردم به جای اینکه توی خفا کمکم کنه، رسما اسمش به عنوان معاون رد بشه. این شد که کابینه تشکیل شد و کم کم وزارت نظافت و تقارن، روی دور افتاد.

وای که اگه مروپ و راب نبودن من خیلی وقت پیش تنهایی کم آورده بودم. از طرفی درگیر درس‌هام و از طرفی فکر سایت که حقیقتا خیلی فشار میاورد. ولی یهو، مروپ مثل فرشته‌های آسمونی سر می‌رسید و کاری می‌کرد که اصلا وظیفه‌ش نبود و هنوزم نمی‌دونم چرا اون‌همه فشار رو بخاطر من متحمل می‌شد. یا راب! با اینکه اصلا جزو کابینه نبود هر وقت ازش کمک خواستم حاضر و آماده بود و نمی‌ذاشت به کسی رو بزنم که دلم نمی‌خواد و باهاش راحت نیستم. این روزا ولی با تعریفایی که از گوشه و کنار می‌شنوم یکم فشار و استرسم کم شده و می‌تونم یه نفسِ راحت بکشم که دارم خوب پیش می‌رم.

۳۷. از زمانی که یادمه، ملت جادوگران عاشق ثبت نام بودن! یعنی تا یه تاپیکی، انجمنی، مسابقه‌ای چیزی می گفت بیایین فرم ثبت نام پر کنید، همه لشگرکشی می کردن و پر می کردن. بعد کسی شرکت نمی کرد! انجمن وزارت هم همیشه خوراك چنین جریاناتی بوده. حتا یه تاپیکی یادمه که اسمش «عمو حاج» یا یه همچین چیزی بود که اصلا هیچ برنامه و توضیحی نداشت فقط چند صفحه فرم ثبت نام پر شده بود! (تا این جای سوال جهت عوض شدن فضای مصاحبه ذکر شد :-") تو وزارت شما نه تنها خبری از این موارد نبوده؛ بلکه طرح‌هایی مثل هالووین یا مسابقه و ... برگزار کردین که کاملا با برنامه بوده و استقبال خوبی هم ازش شده. این طرح‌ها کار کیه؟ چه روندی رو طی می کنه تا از ایده اولیه به مرحله اجرا برسه؟ باز هم از این برنامه‌ها تو چنته دارید؟

من همون اول به کریس گفتم فرم ثبت نام پر کردن بیهوده‌س. واسه ساحرگان هم فرم ندادیم حتی. یه دعوت‌نامه‌ی بامزه نوشتم که کلی بازخورد داشت و الحق که تعداد مناسبی پست خورد توی یکی دوهفته‌ی اول شروعش.

برنامه‌ها، کار مشترک بین من و مروپه.

اون روندش واقعا خیلی باحاله. دوتایی می‌شینیم شروع می‌کنیم به دادن ایده‌های چرت و مسخره که یه جاهایی واقعا از شدت خنده پخش زمین می‌شیم گاهی، ولی یهو، یه کدوممون یکی از ایده‌ها رو ریپلای می‌کنه و می‌گه اینم بد نیستا! و شروع می‌کنیم به شاخ و برگ دادن به ایده‌هه و مرتب و درستش می‌کنیم تا بشه باهاش اعضا رو جذب و برنامه رو اجراش کرد. ولی خب کلی فاکتور هست که باید واسه اجراشون در نظر بگیریم. آیا من اون موقع آزمون ندارم؟ درگیر درس نیستم؟ ممکنه نیاز باشه که بیست و چهار ساعته بالای سر سوژه باشم؟ خیلی سخته. واقعا سخت‌تر از اون چیزی که فکرشو کنین. کلی از ایده‌های باحالمون رو به این خاطر که ممکنه بخاطر نبودِ من خوب پیش نره رو بیخیالشون شدیم.

برنامه؟ بله که داریم، خوبشم داریم. در همین آینده‌ی نزدیک، هماهنگیا و لوگوهاش هم ساخته شده حتی. فقط کافیه برسیم به زمانش. بعدش هم یه برنامه‌ی بلند مدت و خفن داریم. (که اسمشم عوض کردیم آقای مصاحبه‌کننده. دیگه ببینم چه دلیلی واسه در رفتن دارین. :–L)

۳۸. از قهرمانی کوییدیچ بگو ... چطور شد که تیم دادید؟ انتظار قهرمانی داشتید؟ چه احساسی داشت؟

داستان تیم دادنمون که خداااا بود. تو ساعت آخرِ تیم دادن، سو یهو اومد گفت گب، بیا تیم بدیم. من گفتم بیخیال بابا دیدی چه تیمایی شرکت کردن؟ با فضاحت می‌بازیم. کلا هم قصد شرکت کردن ندارم و تازه اومدم و می‌خوام شخصیتمو جا بندازم. سو گفت بریم به عنوان سیاهی لشکر، همینجوری واسه اینکه باشیم. منم گفتم باشه و آنی رو هم جور کردم و رفتیم. قرار بود سه تا بازیکن باشیم و پیتزا(😁) باشه مجازیِ آخرمون، ولی یهو دامبلدور به ذهنم رسید و بدو بدو رفتم دعوتشون کردم و تیم تشکیل شد.

یه جورایی اصلا فکر قهرمانی نداشتم. خودم شخصا طرفدار wwa بودم و اصلا ساعت دوازده به بعد با ذوق می‌نشستم پستاشونو می‌خوندم. کلی هم سر اینکه مسابقه‌های آخرو نیومدن غصه خوردم و به جون سو غر زدم.

ولی وقتی دیدیم داریم خوب پیش می‌ریم، خیلی حس قشنگی داشت برای خودمون. یکم اذیتمون کردن. مثلا یه بنده‌خدایی همش در رویارویی با هر تیمی اعتقاد داشت ما می‌بازیم و اون برنده‌س. خب این هم رو روحیه خودمون تاثیر داشت هم اعضای سایت و داورا. ولی خب تهش قهرمان شدیم و خیلی خیلی تجربه‌ی قشنگی شد.

۳۹. دوست داری با کدوم یکی از اعضا دوئل کنی؟ پیش بینیت از نتیجه چیه؟

آره با آنی. نه واسه نفسِ دوئل واسه اینکه برگرده. :(((

هیچ پیش‌بینی‌ای ندارم. آنی وقتی بخواد یه پستِ خفن با یه طنز دلنشین بزنه واقعا، واقعا می‌تونه از پسش بربیاد.

۴۰. نزدیک‌ترین رابطه رو بین اعضای سایت با چه کسی داری؟ کسی هست که دوستیتون به خارج از سایت و زندگی واقعی کشیده باشه؟ برعکسش چطور؟ دوستی که بعدا هر دوتون عضو سایت شده باشین!

راب.

آره بابا کلی هست. تقریبا با سه چهارم دوستای سایتیم به زندگیِ واقعی کشیده شدیم. ولی خب من دوست و آشنای پاترهد اطرافم نداشتم. یه ته‌تغاریمون بود که اونم فقط عشق گروه‌بندیه. :/

۴۱. کسی از اعضا هست که شناختی ازش نداشته باشی اما دلت بخواد از نزدیک بشناسیش؟

نه راستش... با فضولیام راجب همه‌ی اونایی که می‌خواستم اطلاعات دارم. 😁

۴۲. فکر نکنم تا حالا میتینگ اومده باشی ... تولد میای؟ :دی

وسط این همه درس؟ :بغض:

امسال نه ولی یه روزی میام. با بچه‌ها قرارشو گذاشتیم. لطفا شماها هم بمونین و تا اون موقع نرین! :(

۴۳. ایده‌ای برای سایت (یك فعالیت خاص، یك تاپیك، یك سوژه یا ...) داشتی كه خودت توان یا حوصله اجراش رو نداشته باشی؟ برای ما بگو.

یه ایده بود که همش با خودم می‌گفتم خیلی خوب می‌شه اگه باشه. اخیرا هم راب توی تالار خودشون عملیش کرده. این‌که یه جایی یه پستی واسه همه‌ی تازه‌واردا پین بشه که چیزای سخت و گیج کننده رو راجع به سایت واسه اعضای تازه‌وارد توضیح بده. راجع به نقد، تالارهای خصوصی، گروهبندی و جبهه‌ها. چیزایی که شخصا منو خیلی گیج کرد و رو اعصابم بود. ولی خب راب یه پست پرملات نوشته واسه بچه‌های تالارشون، کلی هم روش وقت گذاشت. دمش گرم.

۴۴. پست تاثیرگذاری توی سایت بوده كه توی ذهنت موندگار بشه؟ اگر هست با ما به اشتراك بذار.

آره، دو تا پست ارباب راجع به مرگخوارا. اون معروفه رو که همه می‌دونین، اون یکی هم که خودمم توش حضور داشتم و کلی باهاش عشق کردیم.

http://www.adoogaran.org/modules/newbb/viewtopic.php?post_id=۲۷۵۹۹۰

http://www.adoogaran.org/modules/newbb/viewtopic.php?post_id=۳۴۰۰۵۷

❤لاو یو ارباب❤

علاوه بر این دو تا، دو پست دیگه هم هستن که خیلی خیلی دوسشون دارم. لینک نمی‌دم. فقط گفتم که در جریان باشین دو تا پست دیگه هم هستن که خیلی خیلی دوسشون دارم. :eva:

۴۵. تجربه مهم و تاثیرگذاری توی سایت به دست آوردی؟ منظورم تجربه‌ایه كه خارج از این جا و توی زندگی واقعی به كارت بیاد.

آره. مدیریت کارا و زمان. برای انجام کارای سایت یه جورایی نظم و ترتیب لازم داشتم و اینو از سایت یاد گرفتم. که با برنامه پیش برم، قدم به قدم و همه چی رو مرتب کنم. که خیلی بهم کمک می‌کنه این روزا.

۴۶. نظرت در مورد كلاه گروه‌بندی چیه؟ ترجیح می‌دی باشه یا نباشه؟

باید باشه. تازه‌واردا جذبِ کلاه می‌شن، بهشون حس کتاب و فیلم رو می‌ده و از طرفی هم تعادل رو خوب برقرار می‌کنه. درسته اون بین یه تعدادی چون به گروه موردعلاقشون نرسیدن ممکنه برن، اما اگه کسی واقعا به اینجا تعلق داشته باشه، می‌مونه. مثل من که اولویتم گریفیندور بود و دو ماه قهر کردم باهاتون، ولی بعد برگشتم و تا الان موندم!

۴۷. نظرت در مورد تغییرات مداومی كه روی هاگوارتز اعمال میشه چیه؟ محدود شدنش برای تازه وارد ها، تغییر متناوب به رول و غیر رول، انتقال از تابستون به ۹ ماه تحصیلی و ... به نظرت این تغییرات موفق بودن یا نه؟ خودت كدوم سیستم رو ترجیح می‌دی؟

راجع به اونا، خب تنوعه. به نظر مدیرش و ناظرش بستگی داره و نمی‌شه بهشون خرده گرفت. ولی من فقط و فقط تابستون رو ترجیح می‌دم. تابستون فشرده‌تره، تعداد تازه‌واردا بیشتره، جذبشون می‌کنه و براشون قشنگه. مثل خودِ من! ولی هاگ سالانه میوفته وسط درس و

امتحانا. تاخیر می‌خوره، بچه‌ها درس دارن، امتحان دارن. همین الان من چند تا از بچه‌های ریونو می‌شناسم که بخاطر درساشون نمی‌تونن بیان هاگ رو شرکت کنن.

۴۸. نظرت در مورد انتخابات وزارت چیه؟ هیجان و جو موقتی که تزریق می کنه رو مفید می‌دونی یا نه؟

وای آره خیلی. اگه کاندیدها بتونن تبلیغات قشنگ و پستای جالب و زیر آب زنی‌های بامزه انجام بدن واقعا قشنگ می‌شه. من خودم اون دوران نبودم ولی واسه خوندن پستای زیر آب زنی راب آنلاین می‌شدم و کلی می‌خندیدم.

۴۹. نظرت در مورد حذف ترین‌ها چیه؟ زمانی که برگزار می‌شد رنك گرفتی؟

ترین‌ها رو خیلی دوست داشتم. اون جو جالبی که به سایت و اعضای تازه‌وارد می‌داد. ولی خب معایبی هم داشت و منم مثل بقیه صلاحدید رو پذیرفتم.

یه دوره از ترین‌ها رو حضور داشتم و رنک‌هامم بهترین تازه‌وارد سایت، بهترین دانش آموز ریونکلاو، بهترین تازه‌وارد محفل.

۵۰. نظرت در مورد رواج بیش از پیش شخصیت‌هایی که توی کتاب فقط یك اسم بودن و هیچ شناختی نسبت بهشون وجود نداره توی ایفا چیه؟ چرا دیگه کسی شخصیت‌های آشنا و معروف رو برنمی‌داره؟ به نظرت نبود این شخصیت‌ها برای ایفا مثبته یا منفی؟

از نظرِ من این کار ضرری برای ایفا نداشته و نداره. به جاش، ایفا رو پر از شخصیت‌های خاص و دوست‌داشتنی کرده که درسته در چارچوب کتاب و در محدوده‌ش نیستن، ولی قشنگن و با تازه کردن سوژه‌ها مفید واقع شدن. اگه قرار بود طبق کتاب پیش بریم خیلی وقت پیش سوژه‌هامون تموم شده‌بودن.

حقیقتا تعدادی از شخصیتای شناخته شده دست و پاگیرترن و جلوی یه سری از علایق رو می‌گیرن. کسی که مثلا می‌خواد هری‌پاتر رو برداره باید بتونه از سوژه‌هاش توی کتاب به نفع خودش استفاده کنه و ماهر باشه. برای همینه که هممون کم کم رو آوردیم به شخصیتای شناخته نشده، که راحت باشیم توی ایفامون. و چه اشکالی داره وقتی ما هری پاتر نداریم ولی کلی شخصیتای بامزه‌ی دیگه جاش هستن؟

۵۱. نظرت در مورد فراموشی کامل جدی نوشتن توی سایت چیه؟ خودت به جدی نوشتن علاقه داری؟

وای جدی نویسی خیلی گوگولیه! *____* اگه می‌تونستم، همش جدی می‌نوشتم. جدی نویسی سخت و وقت‌گیره ولی برای من واقعا دوست‌داشتنیه.

آره متاسفانه، کاملا فراموش شده. چون برای جدی نویسی احتیاج داریم که وقت بیشتری بذاریم، پس می‌گیم چه کاریه، به جاش دو تا پست طنز می‌زنیم. :/

۵۲. نظرت در مورد خلاصه گذاشتن برای سوژه ها چیه؟ آیا لازمه و مفیده یا باعث تنبلی اعضا می‌شه و نمی‌ذاره خیلی از رول ها خونده بشن؟

لازمه خب. شاید یکی وقت نداشته باشه بشینه یه تاپیک رو از اول بخونه، و فقط می‌خواد یه پست بزنه. اگه یه تاپیک خلاصه نداشته باشه عملا از دست می‌ره. بخش دومش درسته تا حدودی. نمی‌ذاره خیلی از رول‌ها خونده بشن. ولی اگه خلاصه گذاشتن نباشه تعداد پستای سایت به نصف می‌رسه که این مسلما خوب نیست.

۵۳. نظرت در مورد چت باکس چیه؟

یه بخش دوست داشتنیه برای جا انداختن شخصیتا. ولی من خیلی کم پیش میاد که اعتماد به‌نفس لازم برای حضور توی چت‌باکس رو داشته باشم. یه جورایی می‌ترسم که حرفی بزنم که یه‌وقت کسی رو ندونسته ناراحت کنم یا حرف مسخره‌ای بزنم. ولی همیشه چِکش می‌کنم.

۵۴. اگر مدیر بودی مهم‌ترین کاری که دوست داشتی انجام بدی چی بود؟

کلی فکر کردم ولی هیچی به ذهنم نرسید. فقط دوست دارم به تازه‌واردا کمک کنم که زود از آب و گل دربیان و پیشرفت کنن و مثل من گیج نشن.

۵۵. پیش بینیت در مورد آینده سایت چیه؟ چه پیشنهادی برای دوام بقاش و جذب نسل جدید داری؟

باید بمونه. یعنی چی که سایت نباشه؟ این لوس‌بازیا چیه؟ :دی ماها می‌مونیم و نمی‌ذاریم. حیفه که این همه خاطره فراموش بشه و خاطره‌ی جدیدی هم توش شکل نگیره.

با اینکه از چیزایی که بعد از هری پاتر ساخته شدن خیلی خوشم نمیاد ولی امیدوارم ساخته بشن. تا اونا ساخته بشن، هری پاتر هم برای نسل جدید فراموش نمی‌شه. اگه هری پاتر رو به فراموشی بره کم کم دیگه بچه‌ها جذب سایت نمی‌شن و ما می‌مونیم و موهایی که مثل دندون‌هامون سفید شده ولی داریم رول می‌زنیم! :)

حالا که می‌دونیم با کی طرفیم و چه سوابقی داره، بد نیست با افکار و عقاید و سلایقت هم آشنا بشیم.

۵۶. اهل کتاب هستی؟ به نوع کتاب‌هایی که می‌خونی (علمی، تاریخی، رمان و ...) اشاره کن و چند عنوان مورد علاقه هم ذکر کن.
مروپ به یکی از شخصیت‌های مورد علاقت هم اشاره کرده که می‌تونی در موردش هر چه می‌خواهد دل تنگت بگویی!

ای خیلی زیاد! *_____* من از بچگیم زیاد کتاب می‌خوندم. یعنی یه جوری که توی دو سه تا کتابخونه همزمان عضو بودم و از هر کدومشون سه تا کتاب می‌گرفتم. توی اون دوهفته هر شیش هفت تاش رو تموم می‌کردم.

بخوام دقیق بگم، هر چیزی دوست دارم به جز تاریخی، علمی، فلسفی و این رمانای صرفا عاشقانه‌ی ایرانی. با اینا کنار نمیام.

آنی‌شرلی رو با اینکه تو بچگیم خوندم ولی هنوز تو صدره، هری پاتر، کتابای جین آستین، کتابای جان کریستوفر و امیلی رودا.

خب راستش الیزابت شبیه منه یا دوست دارم شبیهش باشم. حتی تیپ شخصیتی‌مون هم مثل هم شد! *_____* عقایدش و اینکه بی‌پرواست، براش مهم نیست چی می‌شه و کاری که دوست داره رو انجام می‌ده خیلی بهم حس خوبی می‌داد.

۵۷. اهل فیلم و انیمیشن و سریال هستی؟ به ژانر فیلم‌هایی که می‌بینی اشاره کن و چند عنوان مورد علاقه هم ذکر کن.

اینم خیلی زیاد! *_____*

فیلمای تخیلی فانتزی. و فیلمایی که بر اساس کتابای موردعلاقم ساخته شدن. و انیمیشن هم که اصلا کشته مرده‌شم.

از فیلم و خصوصا سریال مدتهاست که دور افتادم، چون وقت نمی‌شه ببینم. ولی خب سریال anne with an e رو خیلی دوست دارم. توی فیلما دایورجنت و هانگرگیمز. با million dollar baby هم کلی زار زدم. یه انیمه قدیمی هم بود که تا حد کما باهاش اشک ریختم، اسمش مدفن کرم‌های شبتاب بود. انیمیشن هم زیاده...toy story, brave و Coco و inside out و کلی دیگه.

۵۸. اهل بازی کامپیوتری هستی؟ به سبک‌هایی که بازی می‌کنی اشاره کن و چند عنوان مورد علاقه هم ذکر کن.

وای آره خیلی خیییلی*_____* سبکش چیزه... یکم خشنه. یعنی بیشتر اهل کشت و کشتارم و همش از فنریر و مرلین می پرسم چجوری ماینکرفت بازی می‌کنن در حالی که هیچکی کشته نمی‌شه؟ واسه من بازی باید ترسناک باشه و کشت و کشتار داشته باشه و همش یه چیزی برای غافلگیر کردنم رو کنه.

گاد آو وار، رد دد ریدمپشن، کال‌آو دیوتی، رزیدنت اویل، اسیسنز کرید. حتی یه ریسینگ (bl ur) هم بازی می‌کردم که باز توش ماشینو همو داغون می‌کردن.😁

ولی خب سبک فان هم دوست دارم مثل gang beast s که مولتی‌پلیرش تهِ خنده‌اس.

۵۹. اهل موسیقی هستی؟ به سبك موسیقی‌هایی که گوش می کنی اشاره کن و چند عنوان مورد علاقه هم ذکر کن.

شت، اینم خیلی زیاد. :/ یکم سبک‌هام عجیبن و به هم هیچ ربطی ندارن؛ مثلا نامجو گوش می‌دم، شجریان گوش میدم، از اون‌وَر اَدِل گوش می‌دم و ایمجین دراگونز و تونتی وان پایلتس. و انواع و اقسام آهنگایی که ریتمِ خاص دارن. به مودِ اونموقعم بخوره امینم هم گوش می‌دم حتا.

مثلا bel i ever و natural.

۶۰. اهل شعر هستی؟ به شعرایی که آثارشون رو می‌خونی اشاره کن و یك یا چند بیت مورد علاقه هم ذکر کن.

آره نسبتا هستم.

شاعرش فرقی نداره هر شعری که برام قشنگ باشه. از حافظ و سعدی تا شاملو و استاد ابتهاج.

–آه، چقدر امید، دریا دریا امید

ولی نه برای ما.

– جام مِی و خونِ دل، هر یک به کسی دادند

در دایره‌ی قسمت، اوضاع چنین باشد.

۶۱. تلویزیون هم می‌بینی؟ برنامه‌های مورد علاقتو ذکر کن.

نه زیاد. کلا وقت نمی‌کنم مگر اینکه یه چیز خنده‌دار در حال پخش باشه که جذبم کنه.

۶۲. اهل سیاست هستی؟ اگر بله یك خلاصه عوام فهم از ایدوئولوژیت برامون بگو.

بخدا خیلی دوست دارم ولی نمی‌شه. اصلا سر در نمیارم از سیاست و هیچوقتم نتونستم بفهمم چه خبره اصلا. می‌گم خنگ، واااقعاااا خنگ ها! خیلی. به قول مامانم دنیا رو آب ببره من خوابم.

۶۳. اهل ورزش کردن هستی؟ چه ورزشی؟

هرچی باشه، اگه شرایط انجامش باشه پایه‌ام. چه دوچرخه‌سواری، چه زومبا، چه بسکتبال.

۶۴. فوتبالی هستی؟ چقدر فوتبال می‌بینی؟ (فقط تیم مورد علاقه، فقط بازی‌های مهم، همه بازی‌ها) تیم‌های مورد علاقت؟

نه فوتبالی نیستم. پرسپولیسی‌ام ولی بازیاشونو نمی‌بینم راستش؛ مگر اینکه دربی باشه که اونم کم پیش میاد. ولی خب از اونجایی که یه خونواده‌ی خیلی فوتبالی دارم و خودمم قبلنا pes زیاد بازی می‌کردم، خیلی چیزا می‌دونم. تیم مورد علاقه‌ام لیورپوله و بازیکن موردعلاقه‌امم گریزمن! البته این موردعلاقه که می‌گم فقط واسه اینه که اسمش خیلی باکلاسه و موهاشم آشفته بود قبلنا. :/

۶۵. چقدر توی اینترنت وقت می گذرونی و بیشتر این وقت صرف چه کاری می‌شه؟

به عنوان کسی که درس داره زیاد نیست. فقط برای حرف زدن با دوستام و سایت. اهل اینستا نیستم. یعنی نمی‌رم سمتش که غرقش بشم. بعد کنکور انشالروونا.

۶۶. به کدوم یکی از هنرها علاقه بیشتری داری و خودت –حرفه‌ای یا تفریحی- توش فعالی؟ می‌تونه در حد عکس گرفتن از توی شیشه‌ی جلوی ماشین یا آواز خوندن زیر دوش هم باشه!

نوشتن و خطاطی. کمی هم به رکورد کتاب صوتی علاقه دارم ولی نرفتم دنبالش هیچوقت. واسه دوستام فقط گهگاهی یه تیکه کتاب رکورد می‌کنم.

۶۷. آشپزیت چطوره؟

فکر کنم خوبه چون می‌خورنش خونواده.😁 خصوصا اگه آزادم بذارن که اون مدلی که خودم دوست دارم غذا درست کنم. غذاهای جدید که احتیاج به خورد کردن و کار با چاقو و انواع و اقسام مواد غذایی رنگی رنگی داره. ولی خب کلا آشپزیم به لطف مامانم خیلی خوبه.

۶۸. معمولا چه ساعتی می‌خوابی؟!

دوازده و نیم باید بخوابم که پنج بیدار شم بشینم پای درس و مشقم. اصلا آدمی نیستم که شب بیدار بمونم. تازه اگه بخوامم مامانم نمی‌ذاره. /:

۶۹. درون گرا/برون گرا؟

یه چیزی مابین اینا. ذوق‌زده شدن‌هام و هیجانات و خوشحالی‌هامو خیلی بروز می‌دم و اگه بشم، درجا به همه می‌گم! ولی از طرفی اگه از چیزی ناراحت بشم یا غصه داشته باشم و اینا، معمولا سکوت می‌کنم و کسی نمی‌فهمدشون.

۷۰. تست شخصیت شناسی کهن‌الگو یا آرکتایپ دادی؟ اگر ندادی و حوصله کردی یه دونشو پیدا کن و کهن‌الگوهای غالبت رو بگو!

این تست رو دادم ولی یکم عجیب غریب بود. کهن‌الگو منظورتون همون اسمای الهه‌هاست؟ اگه اوناست آرتمیس و آفرودیت و پرسفون غالب بودن. تست mbti رو دادم قبلا ولی. تیپ شخصیتیم هم شد قهرمان. قهرمانا بیاین همو پیدا کنیم. *_____*

۷۱. یکم از دیدت نسبت به خدا بگو. به دین چه نگاهی داری؟

خیلی خیلی دوستش دارم و یه جورایی همیشه دلم گرمه که حواسش بهم هست. چون مهربونه، نمی‌ذاره بهم سخت بگذره و کلی چیزایی خوب بهم داده که وقتی می‌شمارمشون، عجیب خوشحال می‌شم و انرژی می‌گیرم. با چشم خودم می‌بینم که هست و وجود داره و دارمش.

دین‌دار هم هستم و سعی می‌کنم تا حد توانم قوانین و حدود دینم رو حفظ کنم. خیلی موفق نبودم ولی خب تلاشمو می‌کنم.

۷۲. به نظرت آدم خوشبینی هستی؟ خوشبینی رو چطور تعریف می کنی اصلا؟

آره راستش خیلی! آنی همیشه می‌گفت لعنتی یه بارم نیمه‌ی خالی رو ببین دلمون خوش باشه! همشم از شدت خوشبینی‌م اعصابش خورد بود و حرص می‌خورد.

خب من این مدلیم که توی هر اتفاقی، اول سعی می‌کنم مثبت بهش فکر کنم. به خودم امید بدم که درست می‌شه و این مشکل نیومده که بمونه. اینکه توی هر اتفاقی سریع خودمونو ببازیم فقط به خودمون آسیب می‌زنه. قبول دارم، این اخلاقم روی اعصابه ولی واقعا دست خودم نیست.

۷۳. تو آینه نفاق‌انگیز چی می‌بینی؟

سمیرایی که نویسنده شده و یه عالمه نسخه از کتابش رو اهدا می‌کنه به یه کتابخونه.

۷۴. کدوم یکی از یادگاران مرگ رو انتخاب می‌کنی؟

شنل نامرئی رو. اینجوری راحت می‌تونم برم سراغ ماجراجویی‌هام و هیچکی نتونه جلومو بگیره.

۷۵. به نیروی عشق –اونی که دامبلدور می‌گفت– اعتقاد داری؟

البته که دارم. واسه من یه عشق اگه قشنگ و خالص و خوب باشه، خیلی کارا می‌تونه انجام بده، می‌تونه محرک خیلی از حرکات مثبتم باشه، می‌تونه یه عالمه تاثیر قشنگ بذاره. می‌تونه امید به زندگی بده. من هر وقت به مامانم نگاه می‌کنم دقیقا اینجوری می‌شم.

۷۶. عاشق –اونی که احساس ازدواج رو در انسان برمی‌انگیزه– شدی؟ چند بار؟ تعریف کن!

چند بار؟ :/ آدم تو هیجده‌سال واقعا چقدر وقت داره؟ اصلا از منی که هنوز روی وودیِ داستان اسباب بازی‌ها کراش دارم و در این حد تعطیلم چه انتظاری دارین؟ :/

یه بار. چیو تعریف کنم خب؟ باید می‌گفتین چیو اینجوری مشخص نمی‌شه چیو باید تعریف کنم. : ۳sot:

۷۷. احساس خوشبختی می‌کنی؟ چطور تعریفش می‌کنی اصلا؟

آره. با وجود همه سختی‌هایی که دارم تحمل می‌کنم و از سبکِ زندگی‌ای که دوست داشتم دور افتادم، ولی بازم کلی چیز برای خوشبختی دارم. تعریفم از خوشبختی خونواده‌مه، کتابم، دوستام، و کلی چیزای دیگه.

۷۸. موقع بدفازی و بی‌حوصلگی چه می‌کنی؟ ولش می‌کنی تا توش غرق شی یا راهکاری برای خروج داری؟

راهکار دارم. خوردن. تا جایی که شبیه یه خرس چاقِ گامبو بشم می‌خورم. نوشتن هم هست که خیلی حالم رو خوب می‌کنه و همیشه جوابه. موزیک و فیلم هم هست. کلا دوست ندارم توش غرق بشم، چون نهایتا ختم می‌شه به عصبانیت و غر و معده‌درد.

۷۹. یك روز عادی زندگیت رو به طور خلاصه برامون تعریف کن!

زندگیِ فعلیم؟ خیلی چرته ناموسا. صبح ساعت پنج پا می‌شم و تا پنج بعداز ظهر فشرده درس می‌خونم. جوری که بین ساعتای مطالعه‌م یه ربع ده دیقه فاصله هس. بعدش یکم سبکتر می‌شه و می‌رم سراغ کتابم و یکم روش کار می‌کنم، بعد هم کارای سایت. ولی اگه بخوام یه روز که قرار نیست درس بخونم رو بگم، اون یکم دوست‌داشتنی‌تره.

صبح هفت و نیم، هشت بیدار می‌شم. یکم ورزش تو خونه‌ای می‌کنم که قطعا به درد عمه‌م می‌خوره (ولی واسه کلاس کاریش که بگم صبحا ورزش می‌کنم خوبه) و آهنگ گوش می‌دم و خونه رو مرتب می‌کنم، بعدش اگه مامانم نتونه غذا می‌پزم. (خیلی کوزتم می‌دونم). بعدش می‌رم سراغ کتابم و ساعت‌ها می‌شینم و می‌نویسم. براش تصویرسازی می‌کنم، نقشه‌ش رو طراحی می‌کنم، کاراکترا رو سازمان می‌دم و این لذت‌بخش ترین کاریه که می‌تونم انجام بدم. بعدش می‌رم سراغ یه فیلم یا یه قسمت از سریالم و می‌شینم می‌بینم. عصر هم اگه کل اعضای خونمون باشن می‌ریزم سرشون بریم بیرون یا همون توی خونه یه حرکتی بزنیم و نشینیم سرِ جامون. کلی هم بخاطر این کارم فحش می‌خورم.😁

و بدون شک در طولِ روز با دوستامم خیلی حرف می‌زنم.

۸۰. خبر رسیده که بسیار اهل سوتی هستی. چندتا قابل پخش برامون گلچین کن و بگو. هرچی مهم تر و نابودکننده‌تر، جذاب‌تر! می‌دونستی؟

امیدوار بودم این سوال حذف بشه! :بغضِ لِه:

هوریس جوری داره ویژگی‌های سوتیِ موردنظرش رو می‌گه انگار می‌دونه قراره چی بگم. :بغض لِه و لِه‌تر:

آقا به رووونا تقصیر مروپِ ورپریده‌س، چند وقت پیش داشتم باهاش حرف می‌زدم و کلی هم هیجانزده بودم و داشتم راجب چیزی که خریده بودم ذوق می‌کردم، یهو دیدم اونوَر هوریس ازم پرسیدن مصاحبه می‌کنی؟ من هیجان‌زده‌تر شدم و بدو بدو رفتم به مروپ گفتم. بعد برگشتم و قبول کردم و همینجوری راجع به مصاحبه که ممکنه عقب بیفته و اینا حرف می‌زدیم و همزمان با مروپ هم راجع به هوریس حرف می‌زدم. یه جوری بود که هی می‌رفتم با این حرف می‌زدم، باز برمی‌گشتم با اون یکی حرف می‌زدم. داشتم می‌گفتم " آره هوریس خیلی بچه‌ی باحالیه و نمی‌ذاره آدم حس غریبی بهش دست بده" و یه سری چرت و پرتِ دیگه. مروپ هم تند تند سین می‌کرد و چیزی نمی‌گفت، که یهو چشمم افتاد به آواتارِ بالای صفحه... که... هوریس... بود... برای یک لحظه از ته دلم آرزو کردم گاو بشم. :/ هیچی دیگه، فقط به خودم و زمین و زمان فحش می‌دادم و به مروپ می‌گفتم منننن چههههه غلطیییی کردمممم و اونم سعی می‌کرد بهم آرامش بده. دیگه آخرِ خط بود. :// شما تصور کنین به خودِ هوریس بگین "بچه‌ی باحالیه". تازه فقط این نبود. داشتم یه سری چرت و پرتای دیگه رو هم برای مروپ تفت می‌دادم که اونا واقعا قابل پخش نیستن، و حتی از این جمله هم بدترن. :/

آقای مصاحبه کننده، من از اون روز بارها از تهِ دل و با خلوصِ نیت آرزو کردم آلزایمر بگیرین و همه‌چی یادتون بره. آمین.

۸۱. هدفت توی زندگی چیه؟

اینکه بتونم یه نویسنده و همزمان یه داروساز بشم. با اولی خودم به خودم افتخار می‌کنم و با دومی خونواده‌م بهم افتخار می‌کنن.

۸۲. هدفت از زندگی چیه؟

داشتم فکر می‌کردم این چه فرقی با بالایی داره که متوجه شدم چه سوال عمیقیه!

فکر می‌کنم زندگی کنار کسایی که دوستشون دارم. اینکه بهشون محبت کنم، محبتشونو ببینم و کاری کنم همیشه خوشحال باشن. یعنی دوست دارم زنده بمونم، که کسایی که دوسشون دارم رو داشته باشم.

۸۳. نظرت در مورد الگو داشتن چیه؟ اگر داری، کیه؟

خیلی ماااهه الگو داشتن. به آدم انگیزه می‌ده. وقتی به الگوت نگاه کنی و ببینی اون همون جائیه که تو دوست داری باشی، کلی امید و انرژی می‌گیری و می‌گی اون تونسته، پس منم می‌تونم! نتیجتا منم الگو زیاد دارم تو زندگیم. یه جورایی همه‌ی نویسنده‌های موردعلاقه‌م خصوصا ویکتوریا شوآب و لوییزا می آلکوت و رولینگ.

۸۴. بهترین و بدترین خصوصیتی که از خودت سراغ داری؟

بهترین رو که فکر کنم باید از دیگران بپرسین، ولی فکر کنم اگه بپرسین هم می‌گن مهربونیم.

بدترینش هم لجباز بودنمه. چون من که لجبازی کنم و جواب نده و به چیزی که می‌خوام نرسم تهش وحشی می‌شم پاچه می‌گیرم دهن همه صافه. :/

۸۵. فکر نمی‌کنم کسی با این مخالف باشه که از هر چیزی می‌شه استفاده مثبت و منفی کرد و فضای مجازی هم از این قائده مستثنا نیست. اما بیا واقع بین باشیم. به نظرت تاثیرش روی زندگی آدما در عمل بیشتر به کدوم طرف بوده؟ برای خودت چی؟ اتلاف وقتش بیشتر بوده یا فوایدش؟

واقع‌بینانه بگم، تا حدودی منفی. خودِ من چون همش دوست دارم برم بیرون و بگردم و نمی‌خوام ساکت بمونم، تو این حالت فقط حرص می‌خورم چون بلند کردن آدمایی که توی اینستا غرق شدن خیییلی سخته. :/

برای خودمم این هست. کلی از وقتی که می‌تونم بذارم برای کتابم، اینجوری از دست می‌ره. ولی واسه‌ی من، فایده‌ش هم زیاد بوده. من دوست زیاد دارم ولی الان با جادوگران کسایی رو پیدا کردم که با اینکه هیچوقت ندیدمشون، ولی خیلی دوسشون دارم. کلا هم خیلی جالبه که بشه کسی که تا حالا ندیدیش، تا حالا با هم بیرون نرفتین یا کنار هم تایمی رو نگذروندین رو انقدر دوست داشت. مسلما دوستیِ قشنگیه. : si ahdel:

و همیشه‌ام بابت آدمای جدید زندگیم خوشحالم.

۸۶. چند وقت یك بار یك نفر پیداش می‌شه و یك بار توی پخ به چندتا عضو، یك بار توی نحوه و یك بار توی بلیط، اعضای سایت رو متهم به دیوونگی می‌کنه که دارن با این شخصیت‌ها زندگی می‌کنن و وقتشون رو پای این سایت می‌ذارن. چه جوابی به این اتهام‌ها داری؟ به نظرت واقعا اعضای این سایت آدمای عجیب و غریبی هستن؟

نه واقعا. اصلا این مدلی بودن و با یه شخصیت زندگی کردن، واسه منی که هنوزم دوست خیالی دارم خیلی عادیه. چرا نشه آدم یکم از واقعیتای زشت زندگی به این شکل فاصله بگیره و بتونه حداقل یه گوشه‌ای، اون مدلی باشه که دوست داره؟ بدونِ محدودیت توی تخیل و ساختنِ جزئیات، اون شکلی که خودت دوست داری. اگه از نظر اونا ما عجیب و غریبیم، خیلی بیشعورن. 😐 ولی از نظر من، کسی که از تخیلش استفاده نکنه عجیب و غریبه. ندادنش که خاک بخوره که.

به پایان نزدیك می‌شیم ...

۸۷. چه سوالی از قلم افتاد؟ بپرس و جواب بده.

واقعا چطور بعد این همه زری که زدم سوالی مونده باشه؟ : arrr:

۸۸. نظرت در مورد مصاحبه؟ پیشنهادی برای بهتر شدن مصاحبه‌ها داری؟ به شدیدترین نحو ممکن نقدم کن! خوشا نقدی که تو بکنی دخترم. :-"

سوالا خیلی خیلی خوب بودن. کامل و از هر زمینه‌ای. فکر کنین منی که همیشه حرف واسه زدن دارم دیگه آخراش کم آورده بودم. مصاحبه باید همینجوری باشه دیگه. ^____^

۸۹. پیشنهادت برای مهمون بعدی؟ (ساحره جوان باشه ترجیحا. و زیبا. زیباتر از خودت که نداریم اما خوب ...)

جوان نیست ولی زیبا هست. کلی هم هست.

مروپ گانت!

۹۰. کلام آخر ...

می‌دونم خیلی پرحرفم و خیلی پرت و پرت می‌گم و یه جاهایی اصلا از مسیر پرت می‌شم و تهشم به جوابِ سوال نمی‌رسیدم. :/ ولی خب آخرا دیگه باید عادت می‌کردین چون بچه‌هاعم عادت کردن! =)))) تازه این مصاحبه‌ای که دیدین دو سه بار ادیت شده بود و مصاحبه شونده واسه چرت و پرتای بیش از حدی که گفته‌بود به خودش فحش داده و پاکشون کرده بود. دیگه شما تصور کنین چی بودی چی شدی تو! :)))))

و اینکه خیلی خیلی ممنونم از مصاحبه‌کننده که منو قابل دونست و بابت سوالا هم خیلی زحمت کشید.

و اعضای قشنگِ سایت که افتخار دادن و خوندنش! دمتون گرم! *_____*